

حسین رزمجو

به یاد استاد فرزانه‌ام، شادروان دکتر غلامحسین یوسفی

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*

ضمن طلب مغفرت برای روح زنده‌یاد^{*} استاد دکتر غلامحسین یوسفی، که این مجلس شکوهمند به مناسبت چهلمین روز درگذشت آن عزیز فرزانه و یا - به واقع - به منظور بزرگداشت از مقام والای علم و عالم منعقد شده است؛ و با عرض تسلیت به خانواده محترم آن مرحوم و به همه دانشگاهیان، فرهنگیان و قاطبه ادب‌دوستان، و با تشکر از دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد که مجمع حاضر را به نام و یاد یکی از بنیانگذاران خود برپای ساخته است؛ به عرضتان می‌رساند که از بنده حقیر خواسته‌اند که چون از دوره دبیرستان افتخار شاگردی روانشاد دکتر یوسفی را داشته‌ام و حدود چهل سال است که او را می‌شناسم و پیوسته از خرمن پُرفیض دانش و ادب و آثار ارزنده‌اش برخوردار بوده‌ام، درباره مقام علمی و برخی از سجایای اخلاقی او برایتان سخن بگویم. قبول می‌فرمائید که انجام این تکلیف، آن هم در چنین مجلسی که همه

* متن سخنرانی نویسنده است که در مراسم چهلمین روز درگذشت شادروان استاد دکتر غلامحسین یوسفی، در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد ایراد شده است.

حضار محترم، خود اهل اندیشه، سخن شناس و ادیب و اغلب آشنا با شخصیت والای آن استاد یگانه و محقق فرزانه هستند؛ کاری است دشوار و در حد توان و بضاعت مُرجّاة این ضعیف نیست. لذا برای آنکه امتثال امر کرده و وظیفه‌ای را که یک شاگرد نسبت به معلم خود دارد، انجام داده باشم - آن هم حق و وظیفه‌ای آنچنان عظیم و خطیر از لحاظ اسلامی، که گفته‌اند: «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا» سعی خواهم کرد که با استفاده از برخی از آثار باقی مانده از مرحوم دکتر یوسفی، گوشه‌هایی از چهره علمی و اخلاقی او را در آئینه این آثار نشانان بدهم.

اما قبل از بیان هر مطلبی، لازم می‌دانم ابتدا احساس و اندوه عمیق خود و دیگر شاگردان آن شادروان را از این ضایعه جبران ناپذیری که برای جامعه فرهنگ و ادب کشورمان پیش آمده است، اظهار کنم و چون زبان معمول و متعارف را این قدرت و ظرفیت نیست، که بتواند بعضی از مفاهیم و عواطفی چون عشق و آرزومندی و اندوه مرگ دوستان و فراق عزیزان را بیان کند؛ ناگزیر از زبان شعر که لطیف‌تر و دقیق‌تر است، سود می‌جویم و هم‌نوا با رودکی سمرقندی و خواندنی ابیاتی از این گوینده توانا که در رثای ابوالحسن مرادی بخارایی، شاعر نازیگو و پارسی سرای عصر خویش گفته است، - اشعاری که به واقع وصف الحال من و دیگر ارادتمندان استاد یوسفی است - اندوه و تأثر خاطر خود را از مرگ او بدین وسیله اظهار می‌دارم:

مرد مرادی؟! نه همانا که مرد	مرگ چنان خواجه نه کاری است خرد
جان گرامی به پدر باز داد	کالبد تیره، به مادر سپرد
آن ملک با ملکی رفت باز	زنده کنون شد که تو گویی بمرد
گاه نبند او که به بادی پرید	آب نبند او که به سرما فسرد
شانه نبود او که به مویی شکست	دانه نبود او که زمینش فشرد
گنج زری بود در این خاکدان	کو دوجهان را به جوی می‌شمرد

قالِ خاکی سويِ خاکی فکند جان و خرد سويِ سماوات برد
جانِ دوم را که ندانند خلق مصقله‌ای کرد و به جانان سپرد
صاف بُد آمیخته با ذردمی بر سرِ خم رفت و جدا شد ز ذرد
خانه خود باز رود هرکسی اطلس کی باشد همتای برد؟^۱

بی‌گمان - به حکم : «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» سرانجام همه می‌میریم:
صالح، طالح، عالم، جاهل، پیر، جوان، مرد و زن... ولی آیا این مرگها از لحاظ
زیانی که به جامعه انسانی و روند تکامل فرهنگ و تمدن بشری وارد می‌شود،
مخصوصاً مرگ عالمان صالح در قیاس با جاهلان طالح یکسان است؟ قطعاً برابر
نیست. چه به تعبیر قرآن مجید: «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ إنا لَیْلِ ساجداً و قایماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ
وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ فُلْ هَلْ یَسْتَوِی الذِّینَ یَعْلَمُونَ وَ الذِّینَ لا یَعْلَمُونَ؟»^۲ [آیا غیر صالح
بهتر است یا آنکس که در ساعات شب در حال سجده و یا ایستاده از عذاب خدای
ترسد و به رحمت خدای خویش امیدوار است؟ بگو آیا یکسانند آنان که می‌دانند و
آنانکه نمی‌دانند؟] و یا به تعبیر رودکی در شعر مذکور؛ آیا ارزش اطلس با بُرد
یکی است؟ مسلماً یکی نیست.

مرگ دانشمند نیکوکار با ایمانی نظیر شادروان دکتر یوسفی، مصداقی
است بر این سخن امام صادق علیه السلام که فرموده است: «إذا مات المؤمن الفقیه،
تُلم فی الاسلام ثُلْمَةٌ لا یُسَدُّها شیء»^۳. هرگاه عالم مؤمنی بمیرد، در اسلام رخنه‌ای
افتد که چیزی نتواند آن رخنه را مسدود و پُر کند. مرگ دکتر یوسفی، این چنین
مرگی بود و مآلاً ضایعه‌ای است جبران‌ناپذیر.

و اما پایگاه علمی و صفات و خلقیات آن عزیز :

همه ما در دوران تحصیلاتمان با معلمان و استادان فراوانی روبرو بوده‌ایم،
که از میان آنها فقط عده انگشت‌شماری هستند که اثراتی عمیقتر بر ذهن و روح ما
گذارده‌اند و در نتیجه یاد و خاطره‌شان همیشه در قلب و روان ما باقی است.

براین قیاس، از میانِ معلمان و استادانِ متعددی که این بنده از دورانِ تحصیلی دبستان تا آخر دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران داشته‌ام - که یاد همه‌شان بخیر و سعیشان مشکور باد - دوتن در من تأثیری ژرفتر و سازنده‌تر داشته‌اند، به‌طوری که گویی طنینِ آوا، سخنان و دستورالعملهای آن‌دو را همواره در فضای ذهن و اندیشه‌ام احساس می‌کنم و اثرِ تعلیمات و نفوذِ معنویشان را - مستقیم و غیرمستقیم - در گفتار و پندار و رفتارم منعکس می‌بینم. از این دوتن، یکی معلمی فرزانه و با ایمان و آشنا و عامل به‌قرآن بود که شهیدِ عشقِ به‌خدا و مقدساتِ مذهبی را به‌کام جانم چشاند و ارادت‌مند به‌مقدساتِ دینی‌ام کرد، و دیگری استادی دردآگاه، فرهیخته و راه‌شناس بود که علاقهٔ به‌فرهنگ و زبان و ادب کشورم و شوق به‌مطالعه و خودسازی و راه خدمتگزاری به‌وطنم را به‌من آموخت.

اولی علامه فقید استاد محمدتقی شریعتی مزینانی - رضوان‌الله تعالی علیه - است که بنده احساس و احترام خود را درباره شخصیت علمی و سجایای اخلاقی آن بزرگمرد - در چهلمین روز از رحلتش - طی مقاله‌ای (در مجلهٔ کیهان فرهنگی، شمارهٔ ۳ سال چهارم، اردیبهشت ۱۳۶۶) با عنوان: «به‌یادِ استاد. بزرگوارم، شریعتی» اظهار داشته و مفصلتر از آنچه که در این مقالت آمده است در کتابی به‌اسم: «استاد و فرزند بیرومند او»^۴ درمورد ویژگیهای روحی و بزرگواریهای او بحث کرده‌ام.

و دومی: شادروان دکتر غلامحسین یوسفی است، که اینک به‌چند نکته از بُعدِ فکری و علمی و همچنین به‌بعضی از ویژگیهای اخلاقی او اشارت می‌کنم: - شخصیتِ زنده‌یاد دکتر یوسفی از دولحاظ قابلِ توجه و درخورِ مطالعه و تمجید است:

یکی از لحاظ علمی یا از جهتِ معلومات و اطلاعات گستردهٔ او در زمینهٔ

زبان و ادب فارسی، و دو دیگر: شیوه دقیق و منطقی او در پژوهشهای ارزنده‌ای است که درباره تاریخ ادبیات، نقد ادبی و تحلیل افکار و آثار شاعران و نویسندگان بزرگ ایران به عمل آورده و حاصل این کوششهای مستمر را به صورت ۸ تألیف و ۷ تصحیح و ۱۴ ترجمه (مقاله و کتاب) و ۱۳۷ مقاله فارسی و ۳۶ مقاله انگلیسی و فرانسه به طالبان و دوستداران ادب و فضیلت تقدیم داشته است.^۵

به نظر من، روح علمی و صفات پژوهندگی، دقت، نظم و عشق به کار همراه با ذوق سرشار و حسن تشخیص که از مهمترین ابعاد شخصیت علمی مرحوم دکتر یوسفی به شمار می‌رود، در کمتر پژوهنده‌ای در دوره معاصر وجود دارد.

آن مرحوم، علاوه بر برخورداری از قدرت و ذوق هنر نویسندگی و شاعری و این که نثرش در حدّ اعلاّی استواری، زیبایی و جزالت بود، وازین جهت او را به حق باید از زمره نویسندگان بزرگ معاصر محسوب داشت؛ مقام علمی و ادبی او در مرتبه‌ای بود که به گفته استاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی در مقاله حرف آخر خود - در مجموعه مقالات فرخنده پیام که در سال ۱۳۶۰ به مناسبت بازنشستگی استاد یوسفی از طرف دانشگاه مشهد منتشر گردید - : «با آن که دستان لرزان او، یک استکان چای را به زحمت نگاه می‌داشت ولی همین دستها، پایه‌ها و ستونهای ادب خراسان را - در زادگاه بهار و فرخ - همچنان پایدار و استوار نگاشته است. او کلام و بیانی دارد که گویی بیهقی و نظام‌الملک و خواجه نصیر، درج کلام خود را به وی به امانت سپرده بودند».^۶ استاد یوسفی از جمله محققانی است که زبان شیرین فارسی و هنر سخنوری و نویسندگی را نه به عنوان هدف، بلکه به عنوان وسیله‌ای مؤثر برای بیان حقایق و نشر فضایل به خدمت گرفت و خوشبختانه چونان بعضی از محققان قشر گرایی نبود که عمر خود را بر سر لفاظی‌های بیهوده بی‌مصرف و یا به تعبیر مرحوم جلال آل احمد در جهت «کاوش قبرهای کهن»^۷ سپری می‌کنند، این نکته مهم و قابل توجه را ما

در آثار ارزنده‌ای از او، نظیر: مجموعه مقالات «برگهایی در آغوش باد» «دیداری با اهل قلم»، «نامه‌های اهل خراسان»، «کاغذ زر»، «روانهای روشن» مخصوصاً در آخرین کتاب آموزنده، زیبا و خواندنی وی: «چشمه روشن» به خوبی احساس و مشاهده می‌کنیم.

وسعت معلومات و دقت نظرهای علمی در حدّ وسواس و مته به‌خشخاش‌گذاریهای لازم او در کار تصحیح و شرح متون و تحلیل مباحث لغوی و ادبی، از دیگر ویژگیهای کارهای باقیمانده از مرحوم دکتر یوسفی است، که آنها را در تصحیحات و شرحهایی که بر چند متن ادبی، عرفانی و اخلاقی فارسی نگاشته است، می‌توان مشاهده کرد. نظیر: تصحیح قابوس‌نامه، اثر عنصرالعالی کیکاوس و کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه (صوفی‌نامه) نوشته قطب‌الدین امیرمنصور مظفر بن اردشیر عبادی و تصحیح ترجمه تقویم‌الصحة ابن بطلان و کتاب لطائف‌الحکمة قاضی سراج‌الدین محمود ارموی و تصحیح گلستان و بوستان سعدی.

بنده برای آنکه مثنی از خروار این دقت‌نظرها و نظم کارهای تحقیقاتی استاد یوسفی را ارائه داده باشم، یک مثال از شرحی که بر بوستان سعدی نوشته است، در این جا نقل می‌کنم، یقیناً هر خواننده منصف آشنا به‌مسایل و مشکلات کار پژوهش و تحقیق. از همین یک مثال، نکته‌های چندی را از روح علمی و پُرکاری و نکته‌سنجیهای آن مرحوم درمی‌یابد، و از این مجمل، حدیثی مفصل خواهد خواند.

در باب سوم بوستان - باب عشق و مستی و شور - سعدی در وصفِ عشاقِ پاک‌باخته حقیقی، داستانی دارد که با این ابیات شروع می‌شود:

چنین دارم از پیرِ داننده یاد که شوریده‌ای سر به صحرا نهاد
پدر در فراقش نخورد و نخفت پسر را ملامت بکردند و گفت :

از آنکه که یارم کس خویش خواند دگر با کسم آشنایی نماند
 به حقش که تا حق جمالم نمود دگر هرچه دیدم خیالم نمود
 نشد گم که روی از خلاق بتافت که گم کرده خویش را بازیافت
 پراکنندگان زیر فلک که هم‌دد توان خواندشان . هم ملک
 زیاد ملک چون ملک نارمند شب و روز چون دد زمردم رمند
 قوی بازوانند و کوتاه دست خردمند شیدا و هشیار مست
 گه آسوده در گوشه‌ای خرقه‌دوز گه آشفته در مجلس خرقه‌سوز^۸

در بخش توضیحات نسخه مصحح دکتر یوسفی، درمورد بیت اخیر یا بیت ۱۷۰۲ بوستان، ذیل واژه «خرقه‌سوز» چنین آمده است:

خرقه، به یادداشت ب ۵۴۷ رجوع شود (جامه پشمینه پاره دوخته درویشان).

خرقه‌سوز: ظاهراً اشاره است به رسم خرقه دریدن صوفیان که بر اثر وجد و شور و حال، غالباً در مجلس سماع، بی اختیار و در عالم بی خودی و مجذوبی (که در این بیت به آشفتگی تعبیر شده) به این کار دست می‌زده‌اند.

بعلاوه، طرح خرقه، یعنی: خرقه انداختن و خرقه به درآوردن هم در این موارد به وقوع می‌پیوسته است. از «خرقه‌سوختن» در منابع مربوط به تصوف سخن نرفته است.

شادروان بدیع الزمان فروزانفر، خرقه‌سوختن را «به کنایت: تباه کردن و نابود ساختن چیزی» تعبیر کرده‌اند و این بیت را مثال آورده‌اند.

من صدهزار خرقه زسودا بدو ختم کان جمله را بسوخت به یک بار شرم تو

(کلیات شمس، ج ۲/۲۷۰)

چنین به نظر می‌رسد که خرقه‌سوختن در این بیت بوستان سعدی نیز به معنی: تباه کردن خرقه باشد. اما علاوه بر موارد بالا، ابیات زیر از حافظ درخور توجه است:

ماجرای کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت
(دیوان حافظ / ۱۴)

ابروی یار در نظر و خرقه سوخته جامی به یاد گوشه محراب می زدم
(دیوان حافظ / ۲۱۸)

در لغت نامه دهخدا، ذیل «خرقه سوختن» آمده است: «ظاهراً رسمی بوده صوفیان را که از فرط شوق یا به علامت شکر، خرقه خود را می سوزاندند». و در ذیل «خرقه سوز» نیز چنین نوشته اند:

«صوفی که از کثرت وجد یا بجهت شکر، خرقه سوزاند».

استاد جلال الدین همایی نظر خود را در این باب، به نویسنده این سطور چنین اظهار کردند: «که خرقه سوختن در میان فقرای اهل تصوف رسمی بوده است نظیر صدقه دادن. یعنی اگر بلایی رفع می شده یا خبر خوش بسیار مهمی می رسیده، یکی از اصحاب یا شیخ، خرقه خود را به رسم صدقه و شکر می سوزانده است. مثل اسپندسوزی و نظایر آن».

استاد همایی حدس می زنند که خرقه سوزی، شاید مأخوذ بوده است از رسم قدیم «قربان به آتش کردن» که سابقه آن به عرب پیش از اسلام می رسد و در آثار اسلامی نیز از آن سخن رفته است.

در این جا «قربان» یعنی آنچه بهوی نزدیکی جویند به الله. در قرآن کریم نیز از «قربان به آتش کردن» چنین یاد شده است: «الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار...». (سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۳).

(آن کسانی که گفتند خدا از ما پیمان گرفته که به هیچ پیغمبری ایمان نیاوریم تا آنکه او قربانی نزد ما بیاورد که آتش او را بسوزد...).

و سوخته شدن قربانی در آتش را علامت مقبول واقع شدن آن می دانسته اند.

در این باب نیز رک: لسان العرب، ذیل واژه: «قرب».

و: «واژه‌نامه غزل‌های حافظ، حسین خدیوچ، صفحات ۵۲ و ۱۲۴ به معنی: ترک ریا و زهد».^۹

ملاحظه می‌فرمایید که برای بیان معنی یک واژه یا اصطلاح، آن محقق نکته‌سنج فرزانه:

اولاً - از شش مأخذ معتبر: کلیات شمس، دیوان حافظ، لغت‌نامه دهخدا، قرآن مجید، لسان‌العرب، واژه‌نامه غزل‌های حافظ، سود می‌جوید و شواهدی مناسب و مستند را در توجیه نظر خود ارائه می‌کند.

ثانیاً - مأخذ مذکور را - مبتنی بر شیوه علمی - با ذکر تمام مشخصاتشان یعنی: نام کتاب، نام مؤلف، جا و تاریخ چاپ، انتشارات و صفحات مورد استفاده، دقیقاً معرفی می‌نماید.

ثالثاً - رعایت امانت را - که از اصول کار محققان متعهد و حقیقی است - در نقل قول‌هایش مورد نظر دارد و مسموعات خویش را از مرحوم استاد فروزانفر و شادروان استاد جلال همایی - عیناً - بازگو می‌کند.

از طرفی با توجه به دقت نظری که مصحح محترم - کلاً، در بررسی همه متونی که به تصحیح آنها پرداخته است - دارد، مثلاً وقتی برای تصحیح همین نسخه از بوستانی که مورد بحث است، از ده نسخه خطی و پنج نسخه چاپی استفاده می‌کند و هریک را با علامت اختصاری روشن مشخص می‌سازد و بعلاوه برای بخش توضیحات آن، از ۹۵ مأخذ فارسی و عربی و ۷ مرجع انگلیسی سود می‌جوید و به‌منظور سهولت مطالعه خواننده، کشف‌الابیات و فهرست‌های منظم با عناوین: لغات و ترکیبات، اعلام، مندرجات برای این کتاب فراهم می‌آورد و لغات مشکل را در هر کجایی که از آن به کار رفته است مشخص می‌کند و نسخه مصحح را با پیشگفتار و مقدمه‌ای جالب و مزین به نثری استوار و زیبا با عنوان «جهان مطلوب سعدی در بوستان» همراه می‌سازد؛ یقیناً هر کدام از اینها، نشانه‌ای

براستقصای کامل و احاطه‌ای است که مصحح دانشمند - از لحاظ لفظ و معنی - بر این متن و دیگر متون مصحح خود دارد.

لازم به یادآوری است که مرحوم استاد دکتر یوسفی، این دقت‌نظرها و نظم و ترتیب و نکته‌سنجیهای علمی را که بدان اشارت شد، نه تنها در آثار و نوشته‌های خود به کار می‌بست، بلکه در کارهای تحقیقاتی که شاگردانش برای او انجام می‌دادند، نظیر: رسالات فوق لیسانس یا دکتری و دیگر تکالیف نوشتنی، همچنین درمورد مقالات یا کتابهایی که دوستان و همکارانش برای تألیف آنها، از او نظرخواهی می‌کردند، اعمال می‌فرمود.

در این مورد، حقیر خاطرات فراوانی از آن فقید سعید دارم که به عنوان مثال به یکی از آنها اشارت می‌کنم:

بعد از انقلاب، در برنامه کارشناسی دانشکده ادبیات، درس تازه‌ای به نام انواع ادبی گنجانده شده است که این بنده سالهاست تدریس آن را در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد به عهده دارم و برای آن به تدریج یادداشتهایی را فراهم کرده‌ام. حدود سه سال قبل تصمیم گرفتم که این یادداشتها را به صورت کتابی منتشر کنم، اما پیش از چاپ آن را برای نظرخواهی از استاد یوسفی تقدیم حضورشان کردم تا مطالعه بفرمایند و نارسائیه‌ها و نقائص آن را تذکر دهند، و راهنمایی‌ام کنند.

دلم می‌خواست مجال و فرصتی می‌بود تا حواشی مفیدی را که آن عزیز بر جزوه مذکور نگاشته و مآخذ و منابع لازمی را که از نظر بنده افتاده و ایشان یادآور شده‌اند و بعضی از انتقادات بجایی را که با لحنی مشفقانه و دلگرم کننده درباره پاره‌ای از مطالب، اظهار داشته‌اند، به شما حضار سخن‌سنج محترم (و خوانندگان عزیز) نشان می‌دادم که ببینید، اولاً: مشورت با مشاوران فرزانه راه بلندی چون آن زنده‌یاد چه منفعتی را برای شخص مشورت کننده دربردارد و ثانیاً: دقت نظر و

حوصله‌ای را که او در مطالعه جزوه ناقابل من، از خود نشان داده، تحسین کنید. این کتاب هم‌اکنون با نام «انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی» زیر چاپ است و انشاءالله در آینده‌ای نه چندان دور توسط انتشارات آستان قدس رضوی منتشر خواهد شد.

با این تفصیل به جرات می‌توان گفت که مرحوم استاد دکتر یوسفی واجد تمام ویژگیها و روحیات پسندیده‌ای بود که ضروری است در عالمان عامل و معلمان واقعی جمع باشد.

- او از محققان کوشایی بود که هیچ گاه از تحقیق و مطالعه و خواندن و نوشتن فاصله نگرفت. حتی در بستر بیماری و روزهای آخر عمر پُربرنکش که از بیماری سرطان ریه رنج می‌برد، دست از کار و تلاش برنداشت، و نتیجتاً این همه آثار فاخر پُربار را - که هر کدام الگو و سرمشقی است برای اهل فن و نظر - از خود باقی گذارد.

- با در نظر گرفتن این همه کتاب، مقاله و ترجمه‌های ارزنده که از او برجا مانده است - آثاری که هر کدامشان برای اثبات دانایی و کسب شهرت شخص کفایت می‌کند - رفعت مقام آن زنده‌یاد در کار پژوهش و دانش‌گستری مشخص می‌شود.

- از نکته‌های درخور تأمل و قابل تمجید شخصیت او - که رمز موفقیت و محبوبیتش را نیز باید در آن سراغ گرفت، متخلق بودن به سجایای اخلاقی: فروتنی، بی‌ادعایی و بلندی همت است. بنده حقیر هیچ گاه نه از خود آن عزیز و نه از کسی شنیده‌ام و درجایی نیز تاکنون نخوانده‌ام که او از خود گفته و تعریفی از خویش کرده باشد. صفت فروتنی او را از نامگذاری بعضی از آثارش نظیر «برگهایی در آغوش باد» و یا مضامین بعضی از مقالات آموزنده‌اش از جمله مقاله «مجهول‌القدر» او می‌توان فهمید.

در بخشی از این مقاله جالب که در تقبیح دانشمندان مغرور بی‌عملِ دون همت نگاشته شده است و ضمن آن خواننده را به فروتنی و کار و کوشش توصیه فرموده، چنین آمده است: «ما بجای همت در کسب علم، غالباً به بضاعتی اندک قناعت ورزیده به خویشتن مفتون گشته‌ایم و چون «نمی‌دانم» و اعتراف به نقص نیز در نظرمان گناه است، کم‌کم چنان در این اشتباه غوطه‌ور شده‌ایم که همه خود را از دنیا طلبکار می‌دانیم و پُرتوقعی و پُرادعایی به صورت مرضی اجتماعی در ما بروز کرده است، چندان که بدبختانه گاه همت ما سست شده و از کوشش بازمانده‌ایم. یک نگاه به مقدمه بسیاری از کتابهایی که در ایران منتشر می‌شود، شمه‌ای از این اخلاق را نشان می‌دهد که چگونه نویسنده ادعاهای شگفت‌انگیز کرده، بر زمین و زمان منت نهاده که قلم به دست گرفته است و از گرفتاریها، رنجها و دردهایی که مدعی است هیچ‌کس درک نمی‌کند، بشرح، سخن رانده است. در شعر که زبان احساسات و عواطف است، این اندیشه بیشتر جلوه می‌نماید. غالباً معتقدیم که کیمیای وجود ما را کسی نشناخته و به ارزشمان پی نبرده است. این احساسات در میان برخی از کسانی که به فرنگستان رفته یا چندی در اروپا و آمریکا تحصیل کرده‌اند قوی‌تر است. بسیاری از هموطنان عزیز بجای آن که کوشش و همت، فداکاری و پایداری مردم مغرب‌زمین را آموخته باشند، بفرضی آن که درسی هم خوانده‌اند، با غرور و ادعایی بیشتر از دیگران، به وطن برمی‌گردند، و زودتر از همگان خود را مجهول‌القدر معرفی می‌کنند و حال آنکه اگر وسعت علم را در همان دیاری که درس می‌خوانده‌اند دریافته و فکر درست را از استادان خود آموخته باشند، چنین نمی‌اندیشند.

راست است که کامیابی برخی که گاهی شایستگی کافی نداشته‌اند ممکن است فکرها را به کم‌روفتی دانش و فضیلت و یا به درنگ و تردید متوجه سازد و شاید بعضی را در ادامه این طریق که مستلزم کوشش و احیاناً فداکاری

است، سست و همتشان را کم کند. درست است که دانش و معرفت هنوز اهمیتی را که باید و شاید در نزد ما پیدا نکرده است ولی عاشقان صادق راه علم را این چیزها نمی‌توانند از راه باز بدارد، زیرا:

اهل کـــام و ناز را درکوی رندی راه نیست

رهروی باید جهان‌سوزی، نه خامی، بی‌غمی»^{۱۰}

- اعتقاد راسخ - اما پنهانی و درو از تظاهر - به مقدسات اسلام و ارادت عمیق و مخلصانه به ائمه معصومین (ع) خاصه به امام علی (ع) از دیگر ویژگیهای فکری و روحانی استاد دکتر یوسفی است.

بی‌گمان این دین‌باوری و دینداری او، مصداقی بارز بود از این نکته حکمت‌آمیز که گفته‌اند: «دینداری حقیقی رابطه‌ای پنهانی است که باید میان بنده و خداوند وجود داشته باشد». و این خود واقعیتی است مسلم چه اگر تظاهر و ریا با تدین و دین‌ورزی همراه گردد، اسلام به کفر می‌دَل می‌شود و نفاق جای اخلاص و ایمان راستین را می‌گیرد و در چنین حالی است که به گفته خواجه شیراز - حافظ - : «آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت»^{۱۱}.

تا آنجا که این جانب به یاد می‌آورد و در بسیاری موارد خود شاهد بوده است، آن زنده‌یاد به هنگام اقامتش در مشهد، از برنامه‌های منظمی که در شبهای جمعه داشت، زیارت مرقده مطهر حضرت رضا (علیه‌السلام) بود که غالباً از پشت پنجره پولاد در صحن عتیق به حضور معنوی امام مشرف می‌شد و از آنجا با مولای خود راز و نیاز می‌کرد و برای رفع نیازهایش از آستان قدس او همت می‌خواست. این موضوع را شاعر گرانمایه خراسانی علی باقرزاده (بقا) در رباعی ذیل - که آنرا حقیر در مراسم تشییع جنازه استاد در دانشکده ادبیات مشهد نیز برای حضار قرائت کرد - چنین به‌رشته نظم در آورده است:

هر شبِ آدینه دکتر یوسفی سر نهادی بر درِ سلطانِ طوس

شد سوارِ مرکبِ چوبین و رفت آخرین آدینه بهر پای‌بوس
مقاله «مرد حق» نوشته آن مرحوم، که اینک چند بندی از آن به عنوان تیمن
و تبرک سخن، همچنین به منظور شادی روح استاد نقل می‌شود؛ به منزله آینه‌ایست
روشن که سیمای اعتقادات مذهبی و ارادت خاصش را به امیرمؤمنان در آن
به خوبی می‌توان مشاهده کرد:

از علی آموز اخلاص عمل

(مولوی)

«دردل شب تنها نشسته‌ام و کتاب مثنوی مولوی پیش چشم گشاده است.
به مناسبتی ایاتی را در آن جستجو می‌کنم. ناگهان نگاهم بر روی صفحه‌ای می‌لغزد
و در آن جا متوقف می‌ماند. روایتی منظوم را می‌خوانم راجع به جوانمردی بزرگ‌مرد
عالم اسلام علی علیه السلام. موضوع مورد نظر خود را فراموش می‌کنم و فکرم یکسر
مجدوب علی (ع) می‌شود. بخصوص که این ایام موقعی است که در دنیای اسلام
خاطره شهادت وی تجدید می‌گردد و همه جا سخن علی (ع) و فضائل اوست.
اندیشه نارسای من بال و پر می‌گیرد و در افقهای دور به پرواز درمی‌آید.
به خود می‌گویم: علی (ع) چه شخصیت بزرگ و شگفت‌انگیزی داشته که از پس
قرنها توانسته است چنین محترم و محبوب بماند و دلها را تسخیر کند!
مرد روحانی، صوفی، کاسب، دهقان، کارگر، ورزشکاران، لوطی‌منشان
و جوانمردان، جوانان، پیران، روشنفکران همه او را ستایش می‌کنند. همه
به بزرگیش ایمان دارند و پیروی از او را بر خود فرض می‌شمرند.
درماندگان، خستگان، زورمندان همه «یا علی» می‌گویند و از او مدد
می‌جویند.

... تعظیم علی (ع) تنها در دل‌های ما راه نیافته است. به خاطر می‌آورم وقتی
در یکی از دانشگاه‌های آمریکا به مناسبتی برای جمعی از دانشجویان ادیان و

مذاهب در باب اسلام سخن می‌گفتم، یکی از حاضران، توضیحات بیشتری درباره شیوه خلافت علی (ع) خواست. بحث که به پایان رسید، احساس کردم سخنان کوتاه و مجمل من - که خواسته بودم کوهی را به مویی نشان دهم - حس اعجاب و تحسین دانشجویان را نسبت به علی (ع) سخت برانگیخته است. شگفتیشان بیشتر از آن بود که چگونه مردی قرن‌ها پیش، به شیوه‌ای عمل می‌کرد که بشریت مترقی قرن بیستم آن را می‌پسندد.

... منظره‌ای دیگر پیش چشم من جلوه گر می‌شود، و آن روزی است که در حومه پاریس در یکی از برنامه‌های انجمن مذهبی دانشجویان فرانسوی (M. U. F) شرکت کرده بودم. آن روز هم به مناسبت، سخن از اسلام و علی (علیه السلام) به میان آمد. این گروه نیز وقتی مضمون برخی از خطبه‌های امام علی (ع) را درباره جنگ و صلح، امور حکومت، رفتار با مخالفان، شیوه اخلاص و مردمی می‌شنیدند، به دیده احترام در او می‌نگریستند.

به آنان می‌گفتم که علی (ع) به مالک اشتر - والی مصر - چنین درس نودوستی و رعیت پروری می‌داد: مردمی که زیر فرمان تو به سر می‌برند دو گروهند: یا برادران دینی تو هستند یا در خلقت نظیر تو و با تو برابرند: (فَاتَّبِعْ صِنْفَانِ، إِمَّا أُخِلَّ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نُظِيَ لَكَ فِي الْخَلْقِ) و یا به یاران خود می‌فرمود: کسانی را که نمی‌خواهند با من بیعت کنند آسوده بگذارید.

فکر آزاداندیش فرانسوی، علی (ع) را مظهر آزادگی می‌یافت و من به روشنی می‌دیدم که در نگاه و چهره مجذوب حاضران، آثار اعجاب و احترام نسبت به علی (ع) می‌درخشد و آنچه در تحسین او بر زبان می‌آورند، از سر صدق است.

از این سخنان غرضم آن نیست که چون می‌بینیم بیگانگان و مردم فرنگستان علی (ع) را احترام می‌کنند، بدو ارادت ورزیم. این طرز اندیشه نادرست

است. اگر ما بخواهیم شیوه زندگی و رفتار خود را مطابق پسند دیگران کنیم: مثلاً کاشی ایرانی و قالیچه ترکمنی را بدان سبب پسندیم که فرنگیان آنها را می پسندند و می خرند و یا از آداب و رسوم قومی و مذهبی خود دست بکشیم چون مردم مغرب زمین از آن بیگانه اند، این گونه تقلید خام و تسلیم محض به زیان شخصیت ملی و فرهنگی و فکری ماست.

سخن برسر این است که چون علی (ع) درست اندیشید و شرافتمندانه زیست و مطابق اصول عدالت و انسانیت رفتار کرد، ارادت و محبت به او از حدّ و مرز کشورها گذشته است و می بینی که مردم از هر نژاد و آئین، وقتی او را شناختند، به او مهر می ورزند و این سعادت است که جز به مدد ایمان و حقیقت به دست نمی آید.

علی (علیه السلام) مرد بزرگ و عجیبی است! در هر زمینه که بیندیشی او را سرور، و در مقام اعلی می یابی. سخن گفتن درباره هریک از جنبه های شخصیت کامل او مجال بسیار و استعدادی در حد کمال می خواهد که هیچ کدام اینک میسر نیست.

اما آنچه در این نیمه شب برفی، فکر مرا بیشتر به خود مشغول داشته و چون ذرات رقصان و سرگردان برف، مردم آنرا به سویی می برد، حق پرستی و ایمان علی (ع) به اصولی است که از ده سالگی در روح صافی و منزه او نقش بسته بود و هیچ گونه تغییر اوضاع و احوال و رعایت مصلحت و موقع نتوانسته است وی را از کوشش در اجرای آنها باز دارد.

... علی (ع) چندان پیرو اصول حق و حقیقت بود که هرگز حاضر نمی شد ذره ای از آیین و سیره خود منحرف شود. می خواست حق را در مورد هر کسی باشد اجرا کند و عنوان فریبده رعایت موقع و مصلحت که دست آویز و بهانه خلافتکارهای ابنای بشر می شود، او را از مسیر خود باز نمی داشت.

مگر چه مصلحتی بالاتر از حقیقت می تواند وجود داشته باشد؟»^{۱۲}

- مبارزات آرام، خردمندانه و دور از تظاهر و هیاهو و شعار آن زنده یاد را با غربزدگی و بیدینی و فرهنگ وابسته مصرفی غیر از همین مقاله «مرد حق» از مقالات دیگرش نظیر: «ایران را بشناسیم»^{۱۳} «راه کج»^{۱۴} «افسون تبلیغات»^{۱۵} و «لندن میعادگاه تابستانی ایرانیان»^{۱۶} و... می توان شناخت.

- مناعت طبع، عزت نفس و بی اعتنایی به زخارف فریای دنیای دون، مخصوصاً دل نیستن به مقامات و ریاستهای زودگذر سراپگونه که عده ای - متأسفانه - برای رسیدن به آن سرودست می شکنند و ناگزیر خود را بهر آب و آتشی می زنند و با هرجریان و دار و دسته ای همراه می شوند، از دیگر صفات حسنه زنده یاد دکتر یوسفی بود. او در واقع به دنیا و زخارف چشم افسای آن، از این دیدگاه قرآن می نگریست که خداوند می فرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»^{۱۷}.

همان گونه که اغلب دوستان و آشنایان مرحوم دکتر یوسفی آگاهی دارند، قبل از بازنشستگی - به هنگامی که در دانشکده ادبیات مشهد تدریس می کرد، چند پست و مقام بالایی اسم و رسم دار - بل نان و آبدار - را به او پیشنهاد کردند که نپذیرفت و من این عدم پذیرش را غیر از آنکه زانیده استغنائی طبعش می دانم آن را به حساب عدم همکاریش با دستگاه طاغوتی رژیم سابق و حکومت ستمشاهی می گذارم.

خوشبختانه آن فقید سعید با عدم قبول ریاست در دوران سیاه قبل از انقلاب در زمره دنیا داران بی بصر از خدا بی خبر و ریاست طلبان فرصت طلبی که تملق و چاپلوسی و سازشکاری و هرروز به رنگی درآمدن از لوازم کارشان است، در نیامد.

او فرزانه ای عارف بود - که بنابر گفته شیخ شیراز - سعدی - نیک می دانست که:

عارفان هر چه ثباتی و بقایی نکند / گر همه ملک جهان است به هیچش نخرند^{۱۸}

زیرا، بزرگمردانی نظیر او در پرتو چراغ عقل و ایمان به این حقیقت پی
برده و فهمیده‌اند که:

دُنیی آن قدر ندارد که بر او رشک برند
با وجود و عدمش را غم بیپوده خورند
نظر آنان که نکردند بدین مشق خاک
الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند
این سرایی است که البته خلل خواهد یافت
خنک آن قوم که در بند سرای دگرند
دوستی با که شنیدی که به سر بُرد جهان
حق عیان است ولی طایفه‌ای بی بصرند
آن که پا از سر نخوت نهادی بر خاک
عاقبت خاک شد و خلق بر او می‌گذرند
کاشکی قیامتِ انفاس بدانندی خلق
تا دمی چند که مانده‌ست غنیمت شمرند
سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز

مرده آن است که نامش به نکویی نبرند^{۱۹}
کوتاه سخن آنکه: مرحوم استاد دکتر غلامحسین یوسفی، از تبارِ مردانِ
نکونامی بود که هرگز نخواهند مرد و نامشان جاودانه در تاریخ ادب ایران زمین
باقی خواهد ماند.

آنچه به‌عرضتان رسید، به‌واقع سایه روشنی کمرنگ بود که از چهره علمی
و اخلاقی آن بزرگمرد ترسیم گردید.

اگر ممکن باشد زندگی و مرگ او را در یک عبارت خلاصه و بیان کنیم،
شایسته است بگوئیم: «عاش سعیداً و مات سعیداً» خداوند او را پیام‌رزا و روح

حق جویش را با «مرد حق» اما علی بن ابیطالب (ع) و دیگر ائمه معصومین محشور
گنادر بمتنه و کرمه.

یادداشتها و مأخذ

- ۱- رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد، مجموعه اشعار رودکی، به کوشش دکتر
خلیل خطیب رهبر، چاپ تهران ۱۳۴۵، انتشارات صفیعی‌شاه، صفحات ۸ و ۷.
- ۲- سورة مبارکه زمر/ ۳۹ آیه ۹.
- ۳- الكلینی الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق، الاصول من الکافی،
مع الشرح والترجمه: بقلم الاستاد العلامة آیه الله الحاج الشيخ محمد باقر الکریمی، صححه:
محمد باقر البهبودی - علی اکبر الغفاری، الطبعة الرابعة ۱۳۹۲ هـ، ق، من منشورات
المکتبة الاسلامیه، الجزء الاول، ص ۶۹.
- ۴- رزمجو، حسین، استاد و فرزند برومند او - یادداشت‌هایی درباره آراء و آثار
استاد محمد تقی شریعتی مزینانی و دکتر علی شریعتی - چاپ مشهد ۱۳۶۹، انتشارات
خاوران، صفحات ۲۰ تا ۲۷ و ۴۹.
- ۵- برای آشنایی با کلیه آثار شادروان دکتر یوسفی، رک: به آخرین کتاب معروف
او به نام «چشمه روشن» چاپ تهران ۱۳۶۹، از انتشارات علمی صفحات ۸۴۷ تا ۸۶۳.
- ۶- باستانی پاریزی، دکتر محمد ابراهیم، فرخنده پیام - مجموعه مقالات تحقیقی
و علمی - یادگارنامه استاد دکتر غلامحسین یوسفی - مقاله: حرف آخر، چاپ مشهد
۱۳۶۰، انتشارات دانشگاه مشهد، ص ۱۰۶.

- ۷- آل احمد، جلال، *ارزشیابی شتایزده* - مقاله: چند نکته درباره ادبیات معاصر - چاپ سوم تهران ۱۳۵۷، انتشارات وفاق.
- ۸ و ۹- سعدی، شیخ مصلح‌الدین، *بوستان* (سعدی‌نامه) تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ دوم تهران ۱۳۶۳، انتشارات خوارزمی، صفحات ۱۰۳ و ۳۰۲ و ۴۰۳.
- ۱۰- یوسفی، دکتر غلامحسین - *برگهایی در آغوش باد*، چاپ مشهد ۱۳۵۶، انتشارات توس، ج ۲ صفحات ۹۴۸ و ۹۴۹.
- ۱۱- آتش‌زهد و ریاض‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ تهران (بی‌تا) انتشارات زوار، ص ۲۸۱.
- ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶- رک: *برگهایی در آغوش باد* - همان - ج ۲، صفحات ۹۲۱ تا ۹۲۵ و ۵۴۷ تا ۵۵۱ و ۹۳۹ تا ۹۶۴.
- ۱۷- *سوره مبارکه آل عمران* ۳ آیه ۱۸۵.
- ۱۸ و ۱۹- سعدی، شیخ مصلح‌الدین - *کلیات*، تصحیح کامل محمدعلی فروغی، چاپ تهران، ۱۳۳۰، انتشارات علمی، ص ۵۷۸.